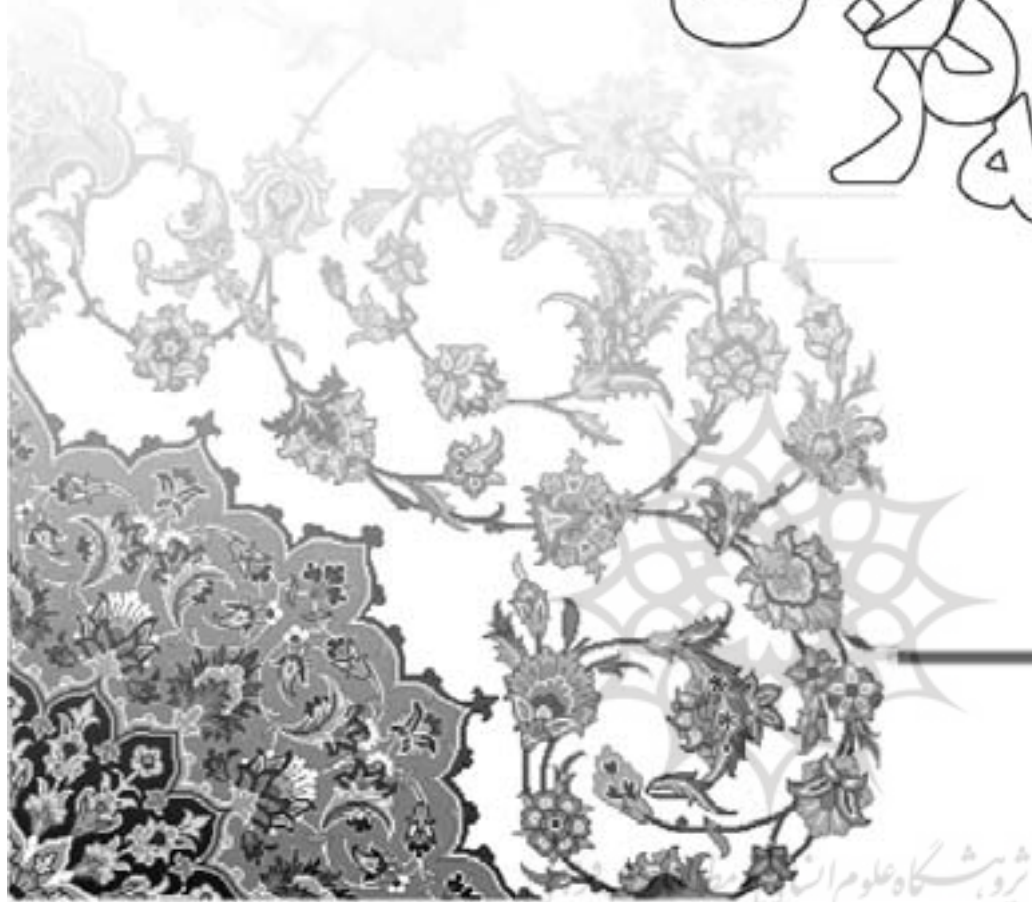


# تکیه در زبان فارسی



پرونده علمی  
رتال جامع علوم انسانی

● غلامعلی امیرنوری  
گوینده رادیو

کتاب وزن شعر فارسی دکتر خانلری آمده است:

«وقتی که کلمه یا عبارتی را تلفظ می-کنیم، همه هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی شود، بلکه یک یا چند هجا برجسته تر است. همین برجستگی خاص یکی از اجزای کلمه در یک سلسله اصوات ملفوظ، موجب

آن برای گوینده لازم و واجب است، «تکیه» یا کوبه است.

درباره تکیه و تعریف این اصطلاح در کتاب **مبانی زبان شناسی** آقای ابوالحسن نجفی چنین می خوانیم: «تکیه عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از کلام (معمولاً هجا)، نسبت به قسمت های دیگر همان کلام، یا در تقابل با کلام دیگر». و در

در بیان فارسی و در کار گویندگی، به نکاتی برمی خوریم که یا دیگران- و بیشتر دستور زبان نویسان - به آن توجهی نکرده اند و یا اگر کسانی به آن پرداخته اند، از نظرگاه زبان شناسی بوده و نه فن بیان و اغلب هم با نام های اختصاصی و گاه علمی و در نتیجه گیج کننده (برای غیر اهل آن). یکی از این نکات که دانستن و رعایت

می‌شود که حدود و فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هریک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم. این صفت خاص بعضی از هجاها را که موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است، در فارسی تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم.

اجازه بدهید تعریف تکیه را در کتاب **آواشناسی** از علی محمد حق شناس (زبان-شناس و زبان‌دان) نیز بخوانیم:

«تکیه از نظر تولید، از ترکیب مختصه-های تغییر در فشار هوا، اختلاف در درجه زیر و بمی و تفاوت در کشش واکه‌ای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تعبیر می‌شود. در امتداد زنجیره آوایی، دامنه گستردگی هجاست که خود ممکن است تشکیل یک واژه تک هجایی بدهد یا جزئی از یک کلمه چند هجایی باشد. در هر زنجیره آوایی، آن هجا را که نسبت به هجاهای پیرامونش با درجه بیشتری از مختصات فوق تولید می‌شود، هجای تکیه می‌گویند.»

تکیه پدیده‌ای نسبی است، به این تعبیر که در رابطه با گوینده‌های مختلف، بلند یا آهسته سخن گفتن یا جایگاه هجای تکیه بر در زنجیره گفتار، درجه رسایی آن تغییر می‌کند. با این همه در یک زنجیره گفتار که در تولید آن عوامل بالا ثابت و بی‌تغییر فرض شده باشند، پاره‌ای از هجاها نسبت به هجاهای پیرامون خود رساتر شنیده می‌شوند.

با این تعریف‌ها، لازم است قبل از بحث درباره تکیه، کمی هم از «هجا» صحبت کنیم.

دکتر خانلری با توجه به اینکه می‌گوید تعریف دقیق و کامل هجا، آسان نیست، اما به اختصار توضیح می‌دهد: «گفتار عبارت است از یک سلسله

ارتعاشات صوتی متوالی که پیاپی به گوش شنونده می‌رسد. اما شنونده در این سلسله، قطعاتی تشخیص می‌دهد که به منزله حلقه‌های متصل زنجیر است. این حلقه‌ها را هجا یا مقطع (syllable) می‌خوانیم.»

«هر هجا از دو حرف یا بیشتر تشکیل می‌شود که از آن میان، یک حرف مرکز یا رأس هجاست و حرف‌های دیگر تابع آن هستند. این حرف مرکزی غالباً مصوت است.»

### تکیه از نظر تولید، از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف در درجه زیر و بمی و تفاوت در کشش واکه‌ای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تعبیر می‌شود.

«هجا که بنای وزن شعر فارسی بر آن است، از حیث کمیت دو نوع دارد، یکی را هجای بلند و دیگری را هجای کوتاه می‌خوانیم. در همه زبان‌هایی که بنای وزن آنها بر کمیت هجاها است، همین دو نوع وجود دارد و همیشه مقدار هجای بلند دو برابر هجای کوتاه است. علت آنکه میان انواع هجا در همه زبان‌ها نسبت ۱ به ۲ وجود دارد، شاید این است که این نسبت ساده‌ترین نسبت‌های ریاضی است و در اصوات ملفوظ که حدوث آنها به وسیله آلات دقیق، مانند آلات موسیقی انجام نمی‌گیرد، حفظ نسبت‌ها، مشکل‌تر و ادراک آن نسبت‌ها دشوار است و ناچار باید به ساده‌ترین نسبت اکتفا کرد.»

ابوالحسن نجفی هم تعریف هجا را بسیار مشکل و تقریباً ناممکن می‌داند و

تعریف آن را در هر زبانی متفاوت می‌خواند و تنها به تعریف صوری هجا اکتفا کرده، می‌گوید: «هجا از ترکیب یک مصوت با یک یا چند صامت به وجود می‌آید. بنابراین تعداد هجاها به تعداد مصوت‌هاست. در هر عبارت هر مقدار مصوت باشد، همان مقدار نیز هجا وجود دارد.»

البته ابوالحسن نجفی در جدولی، هجا را به شش نوع تقسیم می‌کند. ولی در حقیقت این شش نوع، تقسیماتی است که از همان دو نوع بلند و کوتاه دکتر خانلری گرفته شده است.

و بالاخره تعریف هجا را از **دستور زبان فارسی** دکتر محمد علی اسلامی می‌آوریم: «پیش از این درباره حروف گفتیم. حروف فارسی همگی ساکن و خاموشند و با کمک حرکات و حروف مصوت (صدادار) که عبارت از این شش علامت هستند «آ-او-ای» آنها را تلفظ می‌کنیم. اکنون می‌گوییم بر اثر به هم پیوستن حروف بی‌صدا (صامت) و صدادار (مصوت) هجا به وجود می‌آید و آن با یک جریان صوت حاصل می‌شود.» برای شناخت بیشتر هجا، سری هم به کتاب **آواشناسی زبان فارسی** نوشته دکتر یدالله ثمره می‌زنیم:

«هجا در فارسی عبارت از یک رشته آوایی پیوسته است که از یک واکه و یک تا سه همخوان تشکیل می‌شود. منظور از «رشته آوایی پیوسته» آن است که اجزای سازنده هجا، طی یک فرآیند تولیدی و بدون مکث تولید می‌شوند. واکه به منزله مرکز یا هسته یا محور هجاست و همخوان در حکم حاشیه یا دامنه آن است. به این ترتیب در ساختمان صوتی یک زبان، ابتدا باید به تحلیل واج‌ها (واکه و همخوان یا به

تعریفی دیگر مصوت و صامت)، سپس هجاها و پس از آن، واژه‌ها پرداخت. پس واژه یا کلمه از یک یا چند هجا تشکیل شده است که البته دارای معنی است. چون در تعریف حرف ربط، حتی علامت اضافه (e) یا () آنها را کلمه می‌گویند.

دکتر خانلری در وزن شعر فارسی درباره موضع و جای تکیه در کلمات فارسی می‌گوید:

«درباره تأثیر و دخالت تکیه در ساختمان صرفی کلمات فارسی تاکنون در این زبان بحثی نشده است و نخستین بار نگارنده این کتاب در تحقیق انتقادی در عروض فارسی از این مطلب ذکری به میان آورد. اما چنان‌که گفته شد، زبان‌شناسان اروپایی در این باره تحقیق کرده‌اند و اخیراً نیز یکی از دانشمندان آمریکایی طی مقاله‌ای در این مورد بحث کرده است.»

دکتر خانلری در کتاب وزن شعر فارسی به چند قاعده کلی درباره موضع تکیه در کلمات فارسی اشاره دارد که آن را با ذکر نمونه‌های بیشتر و توضیح بیشتر در اینجا می‌آوریم.

### تکیه در اسامی

به‌طور کلی آنچه اسم در زبان فارسی داریم، تکیه آن در آخرین هجاست. (توضیح آنکه اگر کلمه یک هجایی باشد، خود دارای تکیه است؛ مثل: گل)

اسم عام، مانند: کتاب، مهران، منیژه، اقیانوس و... که به ترتیب: ... تاب، ...ران، ...ژه، ...نوس، هجاهای پایانی کلمه، یا آخرین هجای کلمه، تکیه بر هستند.

اسم خاص، مانند: آبادان، فردوسی، نادرشاه، شیراز و... که به ترتیب: ...دان، ...سی، ...شاه، ...راز، آخرین هجای این کلمات، تکیه بر هستند.

اسم ذات (مرد، زن، پسر و گوسفند) و اسم معنی (هوش، سفیدی، سیاهی و کوشش) که همه در آخرین هجای کلمه، تکیه می‌گیرند.

اسم معرفه (این مرد، آن زن، انوشیروان) و همه اسم‌های خاص (لندن، اصفهان، شب‌دیز) و اسم نکره: کتابی (یک کتاب)، اسبی (یک اسب)، یکی مرد، یا مردی، که در هر دو صورت «ی» در آخر اسم یا یک و یکی در اول اسم باشد، تکیه از آخرین هجابه هجای قبل از «ی» نقل مکان می‌کند.

### ضمایر متصل مفعولی و اضافه

همچون حالت اضافه، تکیه ندارند؛ زیرا جزء آخر کلمه با آنها ترکیب می‌شود و هجای دیگری به وجود می‌آید که بی تکیه است و تکیه به هجای قبل از آن داده می‌شود.

اسم مصدر: پرورش، آرامش، نکوهش و... گریه، خنده، اندیشه، مویه و... گفتار، کردار، ساختار و... و اسم فاعل (مختوم به «ان» و «نده») و اسم مفعول و همه انواع و اقسام صفات (جامد و مرکب و...) و تمام اسم‌های مرکب به هر صورت و شکلی، تکیه آنها در آخرین هجای کلمه و واژه است.

در واژه‌های مرکب چه اسم و چه صفت، وقتی که دو واژه با هم ترکیب می‌شوند، تکیه واژه اول برداشته می‌شود و با آن دو واژه، مثل یک واژه برخورد می‌کنیم، تنها تفاوت در تعداد هجاها خواهد بود؛ مثلاً واژه «سمن بویان» را در نظر بگیرید که در یک بیت از غزل معروف حافظ در

مطلع غزل است، همین طور ترکیب «پری رویان»:

سمن بویان غبار غم چو بنشینند، بنشانند  
پری رویان قرار از دل چو بستیزند، بستانند  
«سمن» یک اسم است و تکیه آن در هجای آخر یعنی «... من» است و «بو» یک اسم یا صفت است با یک هجا که تکیه در همان یک هجا است. وقتی «سمن» و «بو» ترکیب می‌شوند، با کل واژه «سمن بو» مثل یک اسم واحد برخورد می‌شود؛ یعنی تکیه به آخرین هجای واژه سمن بو منتقل می‌شود و چون جمع بسته می‌شود، تکیه به علامت جمع می‌رسد؛ یعنی در جمع کلمات، علامت جمع «ان» و «ها» به کلمه متصل می‌شود. پس می‌توان گفت علامت جمع هم مثل کلمات ترکیبی، به کلمه متصل و با آن ترکیب می‌شود و مجموع آنها مثل یک واحد است.

این قاعده در ترکیب پسوند و پیشوند هم قابل اجرا است. مثلاً پیشوند «باز»: «بازداشت» که هجای آخر باید تکیه داشته باشد. یا در کلمه «بازگشت» که مثلاً بازگشت به معنی آمدن پس از رفتن، برگشتن و مراجعت است و اگر هر دو تکیه داشته باشند (باز و گشت)، باز-گشت؛ یعنی، دوباره برگشت یا دوباره آمد. دو کلمه «باز» و «گشت» از نظر دستوری وقتی که ترکیب می‌شوند، اسم مصدر یا مصدر مرخم‌اند، ولی اگر ترکیب نشوند و به‌عنوان دو واژه در کنار هم و به‌دنبال هم قرار بگیرند، «گشت» یک فعل کامل است، با زمان ماضی و شخص مفرد غایب و «باز» قید خواهد بود. در حالت ندا یا خطاب: اگر اسم بدون علامت ندا (چه در اول، مثل: ای، الا و... و چه در آخر، (الف آخر)) باشد و منادا واقع شود، تکیه کلام از هجای آخری به هجای اول منتقل می‌شود و به‌طور طبیعی هجای

اول را با فشار و تأکید ادا می‌کنیم.

اگر حروف ندا، مثل: ای، الا، یا وایا، در اول اسم باشند نیز همین قاعده رعایت می‌شود، یعنی تأکید و تکیه در اول کلمه واقع می‌شود. اما اگر کلمه به واسطه الف آخر، منادا قرار گیرد، تکیه کلام در همان جای اصلی خود باقی می‌ماند.

در حالت اضافه: در این حالت حرف ساکنی که در آخر کلمه اول قرار دارد، با حرکت زیر یا کسره، که علامت اضافه است ترکیب می‌شود و هجای دیگری را

همین قاعده برقرار است؛ مانند: پدرِ مهربان، کفشِ تازه، ایمانِ راسخ و انسانِ فرهیخته.

در حالت نکره: این حالت نیز درست مانند حالت اضافه است، یعنی حرف آخر کلمه با یای نکره هجای دیگر می‌سازد که همیشه بی تکیه است؛ مانند: «کتاب»، که تکیه روی «... تاب» است و چون یای نکره بگیرد، «کتابی» می‌شود، که باز هم تکیه روی همان هجای «تا» است. اگرچه حرف ساکن آخر هجا، یعنی «ب» با یای

است، مانند: خانه = خانه‌ای، پروانه‌ای و یا: دانایی، شیدایی، پیرویی.

در حالت نسبت، یعنی زمانی که یای نسبت به آخر کلمه افزوده شود، چه مصدر و اسم مصدر باشد چه جز آن، بدون استثنا آخرین هجا که همان علامت نسبت است تکیه می‌گیرد؛ مثل: شادی، روشنی، فداکاری، آدمیت، انسانیت.

### تکیه در افعال

در همه صیغه‌های فعل ماضی غیر از مفرد

بیشترین اشتباهی که در

رعایت جای تکیه در کلمه

می‌شود، ضمیر متصل «ت»

مخاطب مفرد است. این ضمیر

مثل سایر ضمایر نظیر خود،

مطلقاً تکیه نمی‌گیرد و با

کمترین بی‌توجهی گوینده، اگر

تکیه به جای ماقبل آخر (قبل از

ضمیر)، به آخرین هجا (ضمیر)

داده شود، «ت» از حالت ضمیر

دوم شخص مفرد خارج

می‌شود و کلمه‌ای دیگر، با معنی

دیگر ساخته می‌شود.



می‌سازد (هجای میان دو کلمه). این هجا همیشه بی تکیه است و تکیه روی هجای قبل از آن قرار می‌گیرد، یعنی در همان جایی که در کلمه اول قبل از حالت اضافه قرار داشته است؛ مانند: مداد محمد، دندان طلا، کوه دماوند، سرای دانش، میز مطالعه، پنجره کلاس، دریای مازندران، ابر بهاری، پای ارادت، گوینده رادیو و نگاه حسرت- بار.

و در حالت صفت و موصوفی نیز

نکره هجای تازه‌ای ساخته، ولی همچنان هجا در همان جای قبلی است. یا واژه «بازرگانی» که تکیه روی «گا» است و «نی» با علامت یای نکره، تکیه نمی‌گیرد.

اگر به جای یای علامت نکره، «یکی» در اول اسم بیاید و آن را نکره کند، تکیه روی «یکی» قرار می‌گیرد: یکی گربه و یکی خانه.

اگر یای نکره در کلمات مختوم به های غیرملفوظ و الف باشد، باز همین‌طور

غایب، تکیه روی هجای ماقبل آخر است، مانند: پوشیدم، پرستیدند، خریدی. و در صیغه مفرد غایب، تکیه روی هجای آخر است؛ مانند: شنید، پسندید، افتاد.

در این حالت، اگر «بای زینت» بر سر هر کدام از فعل‌ها بیاید، در هر شش صیغه، تکیه در اول کلمه و روی حرف «ب» قرار می‌گیرد؛ مانند: بخورد، بفرمودند، بفرسودیم، بشنیدم.

در ماضی استمراری: تکیه قوی روی



حرف «می» واقع می‌شود؛ مانند: می‌نشست، می‌خواندم.

در نثر قدیم که حرف «ی» به جای «می» استمراری در آخر فعل می‌آمد، در خواندن آنها، تکیه در هجای ماقبل آخر است.

در ماضی نقلی تکیه در تمام صیغه‌های شش‌گانه، روی هجای آخر جزء اصلی فعل (اسم مفعول) قرار دارد. مانند: رفته‌ام، خریدم، افتاده‌اند.

در ماضی بعید دو تکیه وجود دارد: یکی روی هجای آخر اسم مفعول و دیگری روی هجای اول فعل معین «بودن»؛ مانند: رفته بودم، پسندیده بودم.

فعل مضارع، اگر بدون حرف استمرار «می» به کار رود، تکیه روی هجای آخر آن است، ولی اگر با «می» استعمال شود، تکیه قوی روی حرف «می» قرار می‌گیرد؛ مانند: آورم = می‌آورم، رسند = می‌رسند، افکن = می‌افکن.

فعل امر اگر بدون «با» امر به کار رود، تکیه روی هجای آخر آن است؛ مانند: جوی، دان. و اگر با حرف امر «ب» استعمال شود، تکیه بر روی «ب» خواهد بود؛ مانند: بجو یا بجوی، بدان، بخواه، بدار.

در حالت نهی و نفی، همیشه تکیه قوی روی حرف نهی «م» یا نفی «ن» است؛ مانند: منشین، مشنو، مروید، مرو، نکرده است و نشد.

حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، اگر یک هجایی باشند، مانند: که، چه، چون و مانند آن، دارای تکیه هستند و همیشه تکیه را محفوظ می‌دارند؛ مانند: که می‌داند؟ که رفت؟ کی گفت؟ (تفاوت بین که و کی یا چه و چی، در کاربرد تلفظی آن در بیان محاوره‌ای یا در خواندن و بیان کتابی است) چی گفتی؟، چه گفتی؟، ولی «چون» کاربرد

ادبی دارد، غیر از «چونی؟» (چون هستی؟ چگونه‌ای؟) چون شد که آمدی؟

اگر چند هجایی باشد، تکیه یا روی جزء پرسشی است؛ مانند: چگونه؟ یا روی هجای آخر است؛ مانند: کدام؟ کجا؟ و اگر مرکب باشد، جزء استفهامی و پرسشی همیشه تکیه دار است؛ مانند: چرا؟ چه کس؟ چقدر؟.

می‌توان، به این نتیجه رسید که در حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، اگر جزء «که» و «چه» به تنهایی بود که تکیه در آنها است و اگر با جزء دیگری همراه بود، جزء اول، تکیه را می‌گیرند، در غیر این صورت تکیه به هجای آخر انتقال پیدا می‌کند. در ضمائر مبهم یا مبهمات، مانند:

می‌گیرند، مانند: من، تو، او و ما که یک هجایی هستند و تکیه روی آنها است و دیگر: شما، ایشان و آنها، که تکیه روی هجای آخر است.

ضمائر متصل مفعولی و اضافه همچون حالت اضافه، تکیه ندارند؛ زیرا جزء آخر کلمه با آنها ترکیب می‌شود و هجای دیگری به وجود می‌آید که بی تکیه است و تکیه به هجای قبل از آن داده می‌شود؛ مانند: کلاهان، بردش، خانه‌تان، نامه‌ام، کتابت. (در مورد بیان و تلفظ «کتابت» یعنی «کتاب تو» کاملاً جایگاه تکیه باید رعایت شود، یعنی تکیه در هجای ماقبل آخر باشد؛ زیرا اگر جای تکیه تغییر کند و به هجای آخر منتقل شود، به صورت «کتابت» به

**تکیه در وضعیت کلمه و اجزای جمله، زمانی که به تنهایی و به صورت مجرد است، با هنگامی که با کلمه‌ها و اجزای دیگر ترکیب می‌شود و باز، با زمانی که همان کلمه در جمله قرار می‌گیرد، متفاوت است.**

برخی، بعضی، عده‌ای، گروهی، بهمان، دیگران و این و آن. و در صورتی که به حالت ترکیبی باشد، مانند: اسم و صفت، در هجای آخر تکیه می‌گیرد و در ضمائر مبهم که جزء اول آنها، هیچ، همه و هر، قرار بگیرد؛ مانند هیچ کس، هیچ گاه، هیچ وقت، هر کس، هر که و هر چه، تکیه روی هجای اول خواهد بود، اما در ضمیر پرسشی و مبهم «هرکسی» و در آنجا که از «همه کس» معنی و مفهوم «هرکسی» مورد نظر باشد، تکیه در هجای آخر است و البته کاربرد آن بیشتر در شعر است؛ مانند این شعر سعدی:

هرکسی را نتوان گفت که صاحب نظر است  
عشق بازی دگر و نفس پرستی دگر است  
ضمائر منفصل که گفتیم، در حکم اسم و صفت هستند، روی هجای آخری تکیه

معنی «نوشتن»، مصدر خواهد شد) در حالت پیشوند و پسوند در تمام ترکیب‌های پسوندی، تکیه روی هجای آخر قرار می‌گیرد، به جز چند مورد که تکیه در ماقبل آخر است؛ مانند: پسوند (آ)، دریغ، خوشا، شگفتا. پسوند (ی) در مواردی که نشانه وحدت است؛ مانند: سیری، مهتری، دلی (در مصوت‌های پایانی «ی» یا «ای» یا «ایی» می‌شود) مانند: نام‌های، افسانه‌ای، بُرنایی، نابینایی. در مورد پیشوندها باید گفت دو حالت پیش می‌آید: - پیشوندهایی که بر سر فعل می‌آیند، همگی دارای تکیه هستند؛ مانند: درگذشت (دیروز یکی از نویسنده‌ها درگذشت)، بازگشت (او از سفر بازگشت)، فرو (در آب

فرو رفت) و ... به طور کلی می توان گفت در فعل های پیشوندی، همیشه پیشوند تکیه بر است، اما اگر پیشوند بر سر مصدر مرخم قرار بگیرد و از آن ترکیب اسمی ساخته شود، یا اگر پیشوند بر سر اسم قرار بگیرد یا اگر بر سر صفت واقع شود و در هر صورت جز در موارد فعلی شدن، در بقیه موارد، تابع قاعده اسم خواهد بود و تکیه به آخرین هجای تعلق خواهد گرفت؛ مانند: بخوبی، برآورد، بیگناه، فراگیر،

هجا تشکیل شده است: (خ+دا+وند) و چون اسم است، مطابق قاعده، تکیه روی آخرین هجا، یعنی «وند» است، اما وقتی منادا می شود و در اول آن «ای» قرار می گیرد، تکیه پس از «ای» خواهد بود، حتی می توان گفت، تکیه در این حالت از هجای اول یا اولین هجای پس از «ای» هم عبور می کند و قسمتی از هجای دوم را هم دربر می گیرد. همین طور است درباره «ای پروردگار من!»، «ای عزیز!»، «ای

**درک تفاوت میان دو کلمه و احساس جایگاه تکیه در آنها و به کار بردن این تفاوت در بیان و گویندگی، در صورت عادی ساده و راحت است و زمانی مشکل می شود و گوینده را به اشتباه می اندازد که در شعر و در بیان شعر به ویر گول برسد و معنی تعلیق بدهد.**

فراخور، فروتن، فرومایه، نفهمیده، نستوه، ناروا، وارفته، ورشکست، ورنانداز، همکار، همچین، همدیگر ...

بسیاری از همین ترکیب های پیشوندی اسمی را می توانیم در آخر جمله و به صورت فعل در آوریم که در آن صورت پیشوند تکیه بر خواهد شد. همچنین باید بدانیم بعضی از این ترکیب های پیشوندی وقتی در حالت ناسزا و منادا قرار گیرند، پیشوند آنها تکیه بر می شود؛ مانند: نادان، نامرد، ناهل.

در مورد منادا قرار گرفتن کلمات به ویژه در شعر چنین رسم شده است که «ای» را بدون تکیه و بدون فشار ادا می کنند، ولی هجای پس از آن را تکیه می دهند؛ مانند «ای دوست!»، که تکیه، بیشتر روی هجای «دو»، یعنی در قسمت نخست هجای «دوست» واقع می شود.

نمونه دیگر واژه «خداوند» که از سه

عاشقان!»، و «الا ای همنشین دل».

اما کلمه «یا» چنین نیست و تکیه می گیرد؛ مانند: یا هو! یا عشق! او یا امام!

در مورد علامت ندای «الف آخر» که کلمه با آن منادا می شود «خداوند»، در همه واژه های یکسان نیست. گاه مثل همین کلمه «خداوند»، تکیه روی آخرین هجا است، اما حرف ساکن «د» هجای آخر که «وند» است، خود هجای دیگری می سازد «دا». در این حالت اندکی از تکیه هجای «ون» تا هجای «دا» هم ادامه پیدا می کند. همین گونه است، واژه های پروردگارا، عزیزا و یارا.

اما در کلمه هایی مانند: دلبرا و سرورا، به دو صورت عمل می شود. گاهی نظیر همان حالت قبلی عمل می شود و گاهی تکیه روی اولین هجا قرار می گیرد: دلبرا (تکیه روی دو هجای «بر») و دلبرا (تکیه روی هجای «دل»). همین گونه است،

واژه های: سرورا و عاشقا.

بیشترین اشتباهی که در رعایت جای تکیه در کلمه می شود، یکی همین ضمیر متصل «ت» مخاطب مفرد است. این ضمیر مثل سایر ضمائر نظیر خود، مطلقاً تکیه نمی گیرد و با کمترین بی توجهی گوینده، اگر تکیه به جای ماقبل آخر (قبل از ضمیر)، به آخرین هجا (ضمیر) داده شود، «ت» از حالت ضمیر دوم شخص مفرد خارج می شود و کلمه ای دیگر با معنی دیگر ساخته می شود. در صورت نخست به معنی «وصل تو»:

**وصلت** ندیده ایم و ز هجرت در آتشیم  
عاشق نبوده ای که بدانی چه می کشیم  
و در صورت دوم، به معنی «پیوند یا پیوند زناشویی»:

میان دو عم زاده **وصلت** فتاد

دو خورشید سیمای مهتر نژاد

درک تفاوت میان دو کلمه و احساس جایگاه تکیه در آنها و به کار بردن این تفاوت در بیان و گویندگی، در صورت عادی ساده و راحت است و زمانی مشکل می شود و گوینده را به اشتباه می اندازد که در شعر و در بیان شعر به ویر گول برسد و معنی تعلیق<sup>(۱)</sup> بدهد. به این شعر جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی دقت کنید که از کتاب های **فارسی** دبیرستان است و بندی از ترکیب بند معروف او که قصیده ای است در نعت حضرت رسول اکرم (ص):

ای آرزوی قدر لقای

وی قبله آسمان سرایت

در عالم نطق، هیچ ناطق

ناگفته سزای تو ثنایت

هر جای که خواجه ای، غلامت

هر جای که خسروی، گدایت

که قصدم از اشاره به این بند قصیده،

توجه به قافیه‌های لقاییت و سرایت و طرز و شیوه بیان آنها و کلماتی نظیر آنها است.

### صرف و نحو در دستور بیان

همان‌طور که می‌دانید یکی از اجزای موسیقی هر زبانی، توقف‌ها، قطع و وصل‌ها و تعلیق‌های مختلفی است که در بیان هر زبانی وجود دارد. هم‌چنان که در دستور زبان‌ها، صرف و نحو وجود دارد، در دستور بیان هم صرف و نحو هست، یعنی باید باشد.

قبلاً بحث شد که مثل تدوین و یافتن یا کشف و استخراج دستور زبان که از بررسی متون نظم و نثر گذشته و معاصر صورت گرفته، باید برای درست خواندن و تلفظ صحیح کلمات و اجزای جمله و ترکیب‌ها و جمله‌های ساده و مرکب، موازین اصولی و قواعد بیان را به منظور گویندگی (علم و فنی که مربوط به عصر کنونی است) بیرون بیاوریم و به اصطلاح استخراج کنیم.

اما باید درباره آنچه که از صرف و نحو گفتیم، توضیح بدهیم. تعریف صرف و نحو را، از کتاب **مبانی علمی دستور زبان فارسی** تألیف پروفسور احمد شفیعی، به‌طور فشرده نقل می‌کنیم:

«بررسی اجزای کلام و شناختن آنها در شکل‌های ظاهری و تغییراتی که در آنها روی می‌دهد، برای آنکه بعداً با هم و در کنار هم جمع شوند را علم صرف می‌گویند.

و علم نحو، دانش پیوند دادن کلمه‌ها و اجزای زبان در ترکیب‌ها، و سپس در جمله‌های ساده و در نهایت در جمله‌های مرکب برای انتقال مفاهیم گوناگون است.» این موارد، از وظایف صرف و نحو در دستور زبان است.

همین قاعده و ترتیب را هم می‌توان در

دستور بیان به کار گرفت. تکیه در وضعیت کلمه و اجزای جمله، زمانی که به تنهایی و به صورت مجرد است، با هنگامی که با کلمه‌ها و اجزای دیگر ترکیب می‌شود و باز، با زمانی که همان کلمه در جمله قرار می‌گیرد، متفاوت است.

حالت بیان و آهنگ ادای کلمات، بستگی به آهنگ جمله دارد و چون هر جمله‌ای، آهنگش متناسب با مفهوم پیام و مقصود و منظور گوینده در تغییرات است، پس اجزای کلام و کلمات تشکیل دهنده هر جمله‌ای هم تابع آهنگ ادای کل جمله خواهد بود.

در جمله‌های پیوسته، هر جمله آهنگ کاملی دارد که با کمی تعلیق و با کمک حرف ربط «و» به جمله یا جمله‌های بعدی پیوند می‌خورد؛ مانند «صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و به اداره رفت.» همین جمله مرکب، چون به صورت پیوسته باشد، پیوند جمله‌ها بیشتر خواهد بود و در نتیجه، در بیان آن، باید تعلیق بیشتر بدهیم: «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و به اداره رفت.»

در جمله مرکب پیوسته، سه حالت (سه جمله) را، یکی پس از دیگری و به صورت پیوسته بیان می‌کنیم و بین هر کدام از جمله‌ها، کمی مکث با تعلیق مختصر کافی است. اما در جمله مرکب وابسته، معنی و مفهوم فرق می‌کند. منظور این است که به این دلیل که توانست صبح زود از خواب بیدار شود یا به این دلیل که صبح زود از خواب بیدار شده بود، توانست صبحانه بخورد و به اداره برود و مفهوم عکس آن این است که اگر صبح زود بیدار نشده بود، نمی‌توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. این پیوستگی با وجود حرف ربط «چون» است و در چنین بیانی تعلیق بیشتر

خواهد شد و تعلیق یعنی کشش بیشتر آخرین کلمه یا هجای کلمه. این حالت تعلیق و کشش یا روی تکیه اثر می‌گذارد، یا در معنی واژه تغییری به وجود می‌آورد؛ مثل همان حالتی که قبلاً توضیح داده شد، یعنی، تبدیل «یای» وحدت یا نکره، به «یای» نسبت یا مصدری.

در ابیاتی از قصیده عبدالرزاق، در خواندن به دلیل بی‌توجهی یا رعایت تعلیق، لقای (لقای تو) با تغییر هجای تکیه‌بر، تبدیل به لغایت (تا پایان و انتها) می‌شود؛ چون تلفظ «غ» و «ق» در فارسی به یک گونه است. همین‌طور، سرایت (سرای تو) و تلفظ اشتباه آن به صورت سرایت (اثر کردن، مسری بودن) و بسیاری کلمه‌های نظیر آنها. این تغییر تکیه در تلفظ حرف ربط یا پیوند «و» که به صورت «اُ» یا «و» باشد نیز وجود دارد. در جمله مرکب: «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و (و) به اداره رفت»، اگر حرف ربط را «و» ادا کنیم، یک هجای تکیه بر خواهد بود و قبل از آن کلمه «خورد» یک هجای کشیده است با تکیه. و اگر حرف ربط را «اُ» تلفظ کنیم، «خورد» تبدیل به دو هجا خواهد شد: یکی «خور» و دیگر «د» و دو جمله ساده «...صبحانه خورد» به اداره رفت»، پیوستگی بیشتری خواهند داشت و سریع‌تر بیان خواهند شد.

#### پاورقی:

۱- اصطلاح «تعلیق» در بیان و پس از ویرگول است، به معنی معلق نگاه داشتن. در مقابل نقطه که پایان جمله است و سکوت.

